



shahraranews.ir

سوغاتی برای مریم

۵۵



روایت‌هایی از ۳ پرستار که مرا

الهی کردند

گل دفتر

بی‌سرپرست یا بدسرپرست کارش را با پذیرش ۶۰ مددجوی نوع مدیریت آن به شیوه هیئت‌امنایی متشکل از خیران اخیر، همواره با تمام همت و شرایط زندگی دختران مؤسس این خیریه، اکنون در مجامع کم‌توان ذهنی را در ۵ بخش و نوع معلولیت و سطح بهره‌وری و توان بخشی می‌کند: خانه

هوا سرد است. پاییز نفس‌های آخرش را می‌کشد و چشم‌انتظار زمستان، به مسیر رفته‌اش می‌نگرد. خیابان عبدالمطلب مانند همیشه پرتردد و شلوغ است. هنوز بعضی از کوچه‌هایش نشان از برف گذشته دارند. بناست سری به خیریه توان‌بخشی فتح‌المبین یا همان همدم بزنم. برای اینکه همدم را بهتر بشناسید بد نیست بدانید که مؤسسه توان‌بخشی همدم (فتح‌المبین) یکی از بزرگ‌ترین مراکز توان‌بخشی و نگهداری فرزندان

۵۶

محبوبه فرامرزی

بودم. تمام آن یک ماه شب‌کاری با مادر این پسر بچه هشت ساله صحبت می‌کردم. آن پسر بچه زاهدانی روزهای آخر اصرار داشت به خانه‌اش برود می‌گفت بگذارید بروم خانه‌ام را ببینم. دوش بگیرم به خدا دوباره به بیمارستان برمی‌گردم. دکتر اجازه داد او

پسر بچه ۱۰ ساله‌ای دل‌داری می‌دادم آن کودک به چشم‌هایم نگاه کرد و گفت می‌دانم می‌میرم پس به من دل‌داری ندهید. آن کودک ۲ روز بعد فوت کرد. او خاطره دیگری از کار کردن با بچه‌ها دارد «برادر یکی از آشنایان در بیمارستان بستری بود. من هم شب‌کار



● مامان زهره

زهره اصلاحیان متولد ۱۳۵۳ است. او در هجده سالگی ازدواج کرد و سپس به دلیل علاقه‌اش به پرستاری در این رشته تحصیل کرد. طرحش را هم گذراند و سپس کلاس کار و پرستاری و علاقه‌اش را بوسید و کناری گذاشت تا حسرت بزرگ کردن فرزنداناش و روزهای شیرین کودکی‌شان حالا بیخ‌گلویش را فشار ندهد. «فرزند سوم که هفت ساله شد با همسرم مشورت کردم تا دوباره به علاقه‌ام یعنی پرستاری برگردم. او هم مخالفتی نداشت. سال ۹۲ وارد مؤسسه همدم شدم و تا حالا در این مرکز به عنوان پرستار مشغول به کارم.» از وقتی اصلاحیان وارد همدم شد بیش از ۷ سال می‌گذرد و حالا این پرستار را همه دختران همدم می‌شناسند «از وقتی وارد همدم شدم با دخترها خیلی انس گرفته‌ام. انگار همه دختران همدم دخترهای خودم هستند به آن‌ها وابسته شده‌ام. اصلاً مگر می‌شود به دخترهایی که مامان زهره صدایم می‌کنند وابسته نباشم؟ آن‌ها با من درددل می‌کنند و از قصه زندگی‌شان می‌گویند من هم مانند یک مادر به حرفشان گوش می‌کنم و وقتی لازم باشد راهنماییشان می‌کنم.»

● یک روز کاری در همدم

از سال ۸۵ خانم اصلاحیان پرستاری را کنار گذاشت و دوباره از ۹۲ مادر دختران همدم شد. «ساعت ۷ و نیم وارد همدم می‌شوم. از پرستار شیفت گزارش پزشکی شب‌قبل را می‌گیرم. صبح پزشک مؤسسه که می‌آید به همراه وی دخترانی که بیمار بودند، ویزیت می‌کنیم. دخترها داروهای خاصی دارند که سر ساعت مقرر به آن‌ها می‌دهیم. بیمارها هم داروها و مراقبت‌های خاص خودشان را دریافت می‌کنند.»

● کرونا کی تموم می‌شه؟

این پرستار مرکز توان‌بخشی همدم معتقد است کرونا با آمدنش دردسرهای زیادی به همراه آورده است «روزانه چند بار تب و اکسیژن بچه‌ها را اندازه می‌گیریم و اگر هر کدام از بچه‌ها علائم خاصی داشته باشند قرنطینه می‌شوند و از آن‌ها مراقبت‌های ویژه‌ای می‌شود. اینکه چطور دخترها را متقاعد می‌کنیم در قرنطینه بمانند خودش مقوله جدایی است. از طرفی به دلیل شرایط خاص بچه‌ها باید محبت چاشنی همیشگی کارمان باشد. باید آن‌قدر ارتباطمان با آن‌ها مادرانه باشد که در مقابل درمان مقاومت نکنند. برای همین هر وقت فرصت داشته باشیم به خوابگاه می‌رویم و با بچه‌ها وقت می‌گذرانیم.» مامان زهره دخترهای همدم صورتش را لبخند پر می‌کند و می‌گوید: از وقتی کرونا شایع شده است هر وقت به خوابگاه می‌روم دخترها می‌پرسند کی کرونا تمام می‌شود. واقعا پیش نیامده که این سؤال را از من نپرسند. دخترهای همدم با دلخوری می‌گویند الهی کرونا بمیرد. بعضی‌هایشان می‌گویند اگر آمپولش بیاید شما آن را به ما می‌زنید؟ خودتان هم می‌زنید...»

پرستار همدم از سختی‌های این یک سال کرونایی می‌گوید «بچه‌ها کل روز را ماسک می‌زنند تخت‌هایشان به نسبت قبل بیشتر از هم فاصله دارد. ضد عفونی مستمر انجام می‌شود. تجمع‌ها لغو شده و دخترها اجازه ندارند یک جا دور هم جمع شوند. برنامه‌های آفنی تئاتر مان هم برگزار نمی‌شود برای همین دخترها حوصله‌شان سر می‌رود و بهانه می‌گیرند. برای همین روان‌شناسان، پرستاران... مسئولیت بیشتری دارند تا حال روحی بچه‌ها خوب شود.»

نگفته پیدا است که کارهای مامان زهره و دیگر پرستارها

● پرستارها در غذاخوری

شاید یکی از تفاوت‌های پرستاران بیمارستان‌ها با پرستاران مراکزی مانند همدم حضور آن‌ها در غذاخوری‌هاست. پرستاران بیمارستان و در مانگاه در غذاخوری دور نمی‌زنند نگران غذا خوردن معلولان نیستند، اما پرستارانی که من با آن‌ها هم‌کلام شدم یکی از وظایفشان مراقبت از دختران همدم در وقت غذا خوردن است «بچه‌های کم‌توان تند تند غذا می‌خورند بعضی‌هایشان در بلع غذا مشکل دارند برای همین وقتی آن‌ها غذا می‌خورند ما پرستارها دل توی دلمان نیست که می‌آید لقمه‌ای در گلوئی دخترکی گیر کند و مشکلی برایش پیش بیاید. در این مواقع خودمان را می‌رسانیم و لقمه را از گلویشان خارج می‌کنیم و مراقبیم خفگی ایجاد نشود. از طرفی بعضی از این دخترها تشنج می‌کنند. احتمال دارد این اتفاق هنگام غذا خوردن رخ بدهد به همین دلیل باید در غذاخوری حاضر باشیم.»

● بی‌قراری در شیفت شب

خانم اصلاحیان یک سال و نیم شب‌ها در همدم پرستار شیفت بود. او از ۲ عصر تا ۷ و نیم روز بعد را در همدم می‌گذراند. مامان زهره خاطرات زیادی از کار کردن در شیفت شب دارد «کار کردن در شیفت شب حس خاصی دارد. شب‌بیداری و مراقبت از بچه‌ها حس مادری پرشوری در دلم زنده می‌کرد. یکی از دخترها اگر تب داشت پاشویه‌اش می‌کردم. بارها تبش را کنترل می‌کردم و تا وقتی حالش بهتر شود بارها بالای سرش می‌رفتم درست وقتی دختر خودم تب می‌کرد.

● روزهای اول گریه می‌کردم

ثریا پودینه سی و دو ساله است. بیش از ۷ سال از زمانی که لباس سپید پرستاری پوشیده است، می‌گذرد. ۴ سال از این دوره را در بیمارستان کودکان گذرانده و نزدیک ۳ سال است که به عنوان پرستار دختران همدم مشغول به کار است. او از روزهای اولی که وارد این حرفه شده است خاطرات شنی‌نی و جالبی دارد «مادر هم پرستار بود وقتی فهمیدم باید دوره طرح را در بیمارستان کودکان بگذرانم گریه می‌کردم. مادرم دل‌داری‌ام می‌داد که به محیط عادت می‌کنم و زمان لازم است تا به این شرایط خوب‌گیرم. درست هم می‌گفت فقط یک هفته زمان لازم بود که عاشق کار کردن با بچه‌ها شوم. با این حال کار کردن با کودکان خیلی متفاوت است. گاهی وقتی می‌دیدم بعضی بچه‌ها بیماری‌های نادری می‌گیرند از خودم می‌پرسیدم مگر بچه‌ها هم از این نوع مریضی‌ها می‌گیرند؟»

ثریا هر چند به کار کردن با بچه‌ها خو گرفت، اما هیچ وقت به بیماری بچه‌ها در شرایط دردناک عادت نکرد «من در بخش جراحی کار می‌کردم درست مقابل ما بخش داخلی بود که کودکان سرطانی در آن نگهداری می‌شدند. بعضی‌هایشان شیمی‌درمانی می‌شدند و گریه می‌کردند بعضی‌هایشان با رنگ و روی زرد حرف‌های بزرگ بزرگ می‌زدند خاطر من هست به

“

دخترهای همدم با دلخوری می‌گویند الهی کرونا بمیرد. بعضی‌هایشان می‌گویند اگر آمپولش بیاید شما آن را به ما می‌زنید؟

”